

رقیّه (س)؛ نازدانه‌ی بابا

نام کربلا که به زبان می‌آید، همه‌ی ما به یاد امام حسین^(ع) و دلاوری‌های یاران باوفا و شجاعت و صبوری خانواده و مظلومیت کودکان کربلا می‌افتیم؛ کودکانی که دشمنان به آنان رحم نکردند و بعضی شهید شدند و بعضی به اسارت درآمدند. در ظهر عاشورا رقیّه^(س)، دختر نازدانه‌ی امام حسین^(ع)، مثل بقیّه‌ی کودکان در خیمه در کنار عمّه‌ی جانش، حضرت زینب^(س)، تشنگی را تحمل می‌کرد و به بقیّه‌ی بچه‌ها امید می‌داد و می‌گفت: عمو عباس رفته است برای ما آب بیاورد، بیایید کمی صبر کنیم. حضرت زینب^(س) دستی به سر او می‌کشید و نگاهی به میدان داشت. آن روز، روز غریب و غمگینی برای کاروان حسین^(ع) بود. روزی که خیمه‌های آن‌ها بابتی رحمی به آتش کشیده می‌شد و همه به اسارت می‌رفتند.

روز عاشورا آسمان غم داشت.
مردان دلاور کاروان با دشمنان
می‌جنگیدند. رقیّه (س) در خیمه کنار
عمّه‌اش زینب (س) بود. صدای ضربه‌های
شمشیر را می‌شنید. رقیّه (س) در دل
کوچکش برای سلامتی بابا دعا می‌کرد.

رقیّه (س) کوچک‌ترین دختر امام حسین^(ع)، عزیز
دل بابا بود. رقیّه به معنی دعاست؛ چه اسم زیبایی!

رقیّه (س) تقریباً سه ساله بود که همراه پدرش، امام حسین^(ع)،
به سرزمین کربلا رفت. دشمن در کربلا بابتی رحمی نگذاشت آن‌ها
از رودخانه آب بردارند. همه تشنه بودند، اما تسلیم نشدند.